

اشاره

«بنیادهای مفهومی کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی» عنوان مجموعه مقالاتی است که در آن‌ها مفاهیم اساسی و بنیادین کتاب‌های مذکور تبیین و تشریح می‌شوند. در بخش اول این مجموعه، ضمن دسته‌بندی کلی مفاهیم به مفاهیم اعتباری در علوم اجتماعی، مفاهیم ارزشی در اخلاق، مفاهیم ماهوی در علوم طبیعی، مفاهیم ثانویه فلسفی، و مفاهیم ثانویه منطقی، سه دسته از مفاهیم موجود در علوم اجتماعی، شامل مفاهیم مشاهده‌ای، ساخته‌ها و مفاهیم تبیینی مورد بررسی قرار گرفت. اکنون و در ادامه «جهان اجتماعی» به‌عنوان یکی از مفاهیم کلان و اساسی علوم اجتماعی تبیین و تشریح شده است.

کلیدواژه‌ها: جهان اجتماعی، کنش اجتماعی، قلمرو نمادی، قلمرو نهادی، قلمرو فردی، نهادی شدن، اجتماعی شدن، نظم اجتماعی

بنیادهای مفهومی کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی

دکتر لطیف عیوضی
مسئول گروه علوم اجتماعی
دفتر تألیف کتاب‌های درسی

دیالکتیک
جهان
اجتماع

جهان اجتماع

رابطه‌های دیالکتیکی در تکوین، تداوم و تغییر هم شریک‌اند. فرد با مشارکت در فعالیت‌های جهان اجتماعی و عضویت در آن، ضمن باز تولید جهان اجتماعی، خود نیز واجد شخصیت و هویت می‌شود.

دیالکتیک جهان اجتماع

از منظر پدیدارشناسی، واقعیت ساخته و پرداخته جهان اجتماعی است و جامعه‌شناسی باید فرایندی را که این امر در آن روی می‌دهد، تجزیه و تحلیل کند. واقعیت پدیده‌های عینی و بیرونی و شناخت، امری ذهنی و درونی است که به شیوه‌های دیالکتیکی ناظر به هم ساخته می‌شوند.

جهان اجتماعی ماهیت دوگانه عینی و ذهنی دارد. در عین حال که دارای معنای ذهنی و درونی است، واقعیتی عینی و بیرونی است. پرسش اصلی نظریه جامعه‌شناختی این است که: «چگونه امکان دارد معنای ذهنی به صورت پدیده‌های عینی درآیند و فعالیت انسانی، جهانی از اشیا را به وجود آورد؟ چگونه افراد انسانی، خانه ساخته خویش را مطلق خانه و کاشانه می‌بینند و در آن پناه می‌گیرند و خود را متناسب با آن شکل می‌دهند؟» پاسخ این پرسش همان دیالکتیک قلمروهای نمادی، نهادی و فردی جهان اجتماعی است.

«قلمروهای سه‌گانه جهان اجتماعی محصول فرایندهای ۱. برونی‌سازی، ۲. عینی‌سازی و ۳. درونی‌سازی هستند. سه ویژگی اصلی جهان اجتماعی نتیجه این فرایندهای سه‌گانه است:

- ۱ جهان اجتماعی فرآورده‌های انسانی است (برونی‌سازی).
- ۲ جهان اجتماعی واقعیتی عینی است (عینی‌سازی).
- ۳ انسان فرآورده‌های اجتماعی است (درونی‌سازی).

هر تحلیلی که یکی از ویژگی‌های بالا را نادیده بگیرد، تحریف‌آمیز است» (برگر، ۱۳۷۵: ۹۱).

قلمرو نهادی جهان اجتماع

نظم اجتماعی از داده‌های زیست‌شناختی استخراج نمی‌شود ولی ضرورت وجود نظم اجتماعی از اقتضات زیستی انسان ناشی می‌شود. ابزارهای حسی و حرکتی انسان نسبت به حیوانات محدودیت‌های آشکاری بر او تحمیل می‌کنند. انسان

از نظر منطقی مناسب‌تر بود از مفهوم «کنش اجتماعی» شروع می‌کردیم ولی مهجور بودن مفهوم «جهان اجتماعی» ما را بر آن داشت که ابتدا به آن بپردازیم. جهان واژه‌ای است که برای اشاره به پدیده‌ها و مجموعه‌های بزرگ، همچون هستی، طبیعت، اسلام و غرب به کار می‌رود. «جهان اجتماعی» تباری پدیدارشناسانه دارد و به جامعه اشاره می‌کند. جهان اجتماعی در «بزرگی» و «سختی و صلبی» همانند طبیعت است ولی هویت آگاهانه جامعه را پاس می‌دارد و از تقلیل طبیعت‌گرایانه آن پیشگیری می‌کند. به عبارت دیگر، پدیده‌های اجتماعی را همچون طبیعت، بزرگ و بیرونی (واقعیت‌دار) تصویر می‌کند ولی این معنا را حفظ می‌کند که این پدیده بزرگ و بیرونی، فرآورده‌های انسانی است. افراد انسانی آن را همچون خانه‌ای می‌سازند و به اقتضای این خانه خود را تغییر می‌دهند و بازسازی می‌کنند. فرزندان آنان نیز آن را خانه پدری می‌انگارند و تا خشت و ستونی از این سرپناه باقی است، به خانه برمی‌گردند! جهان اجتماعی فرآورده کنش انسان‌ها در محدوده جهان عینی (جهان طبیعی و عالم ماورالطبیعه) است. کنش انسانی معنادار و دارای وجوه شناختی، ارزشی و ارادی است. کنش اجتماعی نوعی کنش انسانی معطوف به دیگری و دارای معنای اجتماعی است. کنش‌های اجتماعی و پیامدهای آن‌ها، هسته مرکزی جهان اجتماعی را شکل می‌دهند که از آن به فرهنگ و جامعه تعبیر می‌شود. این پدیده‌ها، فرآورده‌هایی انسانی‌اند و هویت و ماهیتی بیرون از جهان اجتماعی ندارند، ولی جهان اجتماعی ظرفیت فراروندگی و گسترده‌گی دارد و گستره مرزهای آن بخش‌هایی از جهان طبیعت و ماورای طبیعت را نیز دربرمی‌گیرد. به میزانی که انسان‌ها به جهان طبیعت و ماورای طبیعت آگاه می‌شوند و زندگی اجتماعی آن‌ها از این آگاهی متأثر می‌شود یا به تأثیر این دو جهان در زندگی خویش واقف می‌شوند، گستره جهان اجتماعی خویش را تا این دایره آگاهی، فرا می‌برند. این سلسله پدیده‌ها اگر چه درون جهان اجتماعی و بخشی از آن‌اند، بیرون از جهان اجتماعی نیز از هویت و ماهیت خاصی برخوردارند که قابل تقلیل به جهان اجتماعی و زمینه فرهنگی و اجتماعی آن نیست.

هر جهان اجتماعی دارای سه قلمرو «نمادی» (فرهنگ)، «نهادی» (جامعه) و «فردی» (شخصیت) است که در



از لحاظ غریزی نسبت به حیوانات، تکامل نیافته و دارای سائق‌های غیراختصاصی و ناپخته است. به همین دلیل دوره جنینی فرزند انسان پس از تولدش و در ارتباط با دنیای خارج ادامه می‌یابد. در واقع، روند تکامل زیستی او در رابطه متقابل با محیط طبیعی و محیط اجتماعی انجام می‌شود. بقای نوزاد آدمی و سیر تکامل زیستی او را جهان اجتماعی تعیین می‌کند. در دوره‌ای که ارگانیسم آدمی در رابطه با محیطش مرحله کمال را می‌پیماید، خویشتن انسان نیز ساخته می‌شود. این امر باعث تعدد راه‌های انسان بودن و انسان شدن است؛ زیرا انسانیت او به تناسب جهان اجتماعی (بسترهای اجتماعی و فرهنگی) تغییر می‌کند. بنابراین، شکوفایی خویشتن انسان را باید در ارتباط با تکامل زیستی و فرایند اجتماعی درونی شدن و منتقل شدن محیط فهمید. ارگانیسم و هویت فرد را مستقل از زمینه اجتماعی خاصی که در آن شکل گرفته‌اند نمی‌توان شناخت.

«ارگانیسم آدمی وسایل زیستی لازم برای ایجاد ثبات در رفتار آدمی را ندارد، ولی از نظر تجربی، هستی انسان در زمینه‌ای از نظم و ثبات پدیدار می‌شود. پس این نظم از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ پاسخ این است که یک نظم اجتماعی مقدم بر تکامل ارگانیسم فردی وجود دارد. اما خود این نظم اجتماعی چگونه پدید می‌آید؟» (همان: ۷۸).

تکوین و تداوم نظم اجتماعی اثر فعالیت آدمی است. آدمی در جریان برون‌سازی مستمر خود، آن را می‌سازد. بی‌ثباتی ذاتی ارگانیسم انسانی، وجود محیط ثابتی برای کردار آدمی را ضروری می‌سازد. پس برون‌سازی ضرورتی انسان‌شناختی است. خاستگاه آن نقصان‌های زیستی آدمی است.

در انسان‌شناسی فلسفی همیشه برای شناخت آدمی، انسان را در میانه یک طیف یا با خدا یا با حیوان مقایسه می‌کرده‌اند. تحلیل‌های علوم اجتماعی از مقایسه انسان با حیوان، جهان اجتماعی را استخراج می‌کنند. انسان حیوانی است که تنها با جهان اجتماعی تمام می‌شود. از این نگاه، فرد انسانی پیش از اجتماع هویت یا ماهیت ویژه‌ای ندارد. او تنها دارای هویت تاریخی و اجتماعی است که البته در نگاه پدیدارشناسی، خود فرد در ساختن آن فعالانه دخیل است. کمبودها و فقدان‌های زیستی انسان، نظم اجتماعی را

ایجاب و ضروری می‌سازد و در مسیر ساختن نظم اجتماعی، خود او نیز ساخته می‌شود و طی این فرایند فقدان او به وجدان و فقرش به دارایی مبدل می‌شود. استفاده از این منظر برای تحلیل جهان اجتماعی، ضرورتاً مستلزم پذیرش این پیش‌فرض انسان‌شناختی نیست. اگر نتوان نظم اجتماعی را از ارگانیسم انسانی به صورت ایجابی استخراج کرد، تنها راه ممکن، استنتاج سلبی آن از خلأ زیستی نیست. شاید بتوان آن را به فطرت انسان ارجاع داد؛ فطرتی که تنها در زندگی اجتماعی و دیالکتیک آن شکوفا می‌شود. فطرتی که امکان عدول از آن وجود دارد و بدین ترتیب، تبیین تنوع و کثرت راه‌های انسان شدن در جهان‌های اجتماعی متفاوت امکان‌پذیر می‌شود.

در فرایند برون‌سازی، فعالیت آدمی به صورت عادت درمی‌آید. تکرار هر عملی آن را به الگویی تبدیل می‌کند و با صرفه‌جویی در کوشش دوباره به اجرا در می‌آید. فعالیت‌های اجتماعی و غیر اجتماعی انسان این گونه‌اند. با عادت شدن فعالیت‌ها، انتخاب‌ها محدود می‌شوند و دیگر نیازی نیست که آدمی برای تمام فعالیت‌های روزانه‌اش مستقل بیندیشد و راه چاره بیابد. بنابراین، بار مسئولیت اتخاذ تصمیم در این زمینه‌ها از دوش او برداشته می‌شود و فعالیت انسان با حداقل تصمیم‌گیری‌ها ممکن می‌شود. عادت، به فعالیت آدمی نظم و جهت می‌دهد؛ نظمی که ابزارهای زیستی آدمی فاقد آن است. این امر، هم باعث ایجاد نوعی ثبات روانی برای فرد می‌شود و هم میزانی از انرژی و فرصت را برای تصمیمات ضروری و مهم‌تر آزاد می‌کند و از این راه فرصتی برای تعمق و نوآوری فراهم می‌شود.

در هر صورت، عادت‌ها در تجربه فردی و گروهی شکل می‌گیرند. تشکیل عادت - عدم لزوم تعاریف نو از موقعیت‌ها به ایجاد پیش‌تعریف‌هایی می‌انجامد که پیش‌بینی‌پذیر بودن موقعیت‌ها را ممکن می‌سازد. بخش‌های مهم‌تر عادی شدن فعالیت آدمی با نهادی شدن فعالیت او گسترش می‌یابد.

نهادهای همان عادت‌های گروهی‌اند. نهادهای زمانی تشکیل می‌شوند که نمونه‌سازی متقابلی از اعمال عادی شده کنشگران وجود داشته باشد. هر یک از این نمونه‌سازی‌ها یک نهاد است. «تهادها به تاریخمندی - در جریان یک تاریخ مشترک ساخته می‌شوند و به نظارت و کنترل با ارائه الگوهای از پیش تعریف شده، کردار انسان را کنترل می‌کنند - دلالت دارند» (همان: ۸۲).

کنترل جزء تفکیک‌ناپذیر در نهادسازی است. کنترل اجتماعی اولیه در وجود خود نهاد نهفته است. نهادی شدن با تحت کنترل اجتماعی قرار گرفتن رفتارها مساوی است.

**دیالکتیک
سطح فردی
همان رابطه
اعتقاد، اخلاق و
عمل است که
نتیجه آن هویت
و نظام اخلاقی
نسبتاً پایدار افراد
است. بدین
ترتیب،
با برقراری
دیالکتیک بیرونی
(دگرسازی =
تربیت) و
دیالکتیک درونی
(خودسازی =
اخلاق)، فرد و
جهان اجتماعی
در رابطه‌ای
دوسویه محقق
می‌شوند**

انگیزه توجیه‌گران واقع می‌شود. ایجاد وحدت و موجه‌نمایی ذهنی به دو سطح اشاره می‌کنند:

● کل نظام نهادی باید برای کسانی که در فرایندهای نهادی گوناگون شرکت دارند، معنی و مفهوم هماهنگی داشته باشد.

● کل زندگی فرد، یعنی گذشت پیاپی انواع مختلف نظام نهادی باید از حیث ذهنی معنی‌دار شود. زندگی‌نامه فردی باید دارای معنایی باشد که کل را از نظر ذهنی موجه جلوه دهد.

«مسئله توجیه‌گری زمانی پدید می‌آید که قرار باشد نظام نهادی به نسل جدید منتقل شود. توجیه‌گری، نظام نهادی را با نسبت دادن اعتبار شناختی به معنای عینیت‌یافته‌اش تبیین می‌کند. مشروعیت، نظام نهادی را با دادن یک شأن ارزشی و هنجاری به فرمان‌های عملی‌اش به اثبات می‌رساند» (همان: ۱۳۰).

قلمرو نمادی قالب همه آن نوع معانی انگاشته می‌شود که عینیت اجتماعی دارند و از لحاظ ذهنی واقعی‌اند. جهان اجتماعی و زندگی‌نامه فرد، وقایعی تلقی می‌شوند که در درون این قلمرو جریان می‌یابند. قلمرو نمادی به‌وسیله مظاهر عینی اجتماعی ساخته می‌شود ولی قابلیت معنابخشی آن از حیطة زندگی اجتماعی فراتر می‌رود. در این سطح یگانگی به کمال می‌رسد و جهانی کامل آفریده می‌شود. سایر خرده نظریه‌ها درون این قلمرو جا می‌گیرند.

نحوه عمل قلمرو نمادی در توجیه زندگی‌نامه فردی و نظام نهادی، کیفیتی اخلاقی و هنجاری دارد. قلمرو نمادی با قائل شدن به برتری نظام نهادی در سلسله مراتب تجربه انسانی، برای آن مشروعیت سازی می‌کند. «قلمرو نمادی روی نظام نهادی و تاریخچه زندگی فردی سایبانی می‌کشد، حدود واقعیت اجتماعی را تعیین می‌کند و به تاریخ نظم می‌بخشد. آدمیان را با پیشینیان و آیندگان در کلیتی معنادار پیوند می‌دهد تا افراد تصور کنند به جهان با معنایی تعلق دارند که قبل از تولدشان وجود داشته است و پس از مرگشان نیز وجود خواهد داشت» (همان: ۱۴۱).

قلمرو نمادی، وحدت جامعی از همه فرایندهای پراکنده نهادی به وجود می‌آورد و بدین ترتیب، جهان اجتماعی در کلیتش معنی می‌یابد. نقش‌ها و نهادهای جزئی با قرار گرفتن در یک جهان معنادار جامع مشروعیت می‌یابند. حفظ قلمرو نمادی به ابزارهای عقلی و اجتماعی پیچیده‌ای نیاز دارد. قلمرو نمادی صبغه نظری دارد. همه توجیه‌گری‌ها را می‌توان به منزله ابزارهای حفظ قلمرو توصیف کرد. لازمه این توجیهات استفاده بسیار انتزاعی از عقل است.

سازوکارهای کنترل اضافی در صورت عدم موفقیت کامل فرایندهای نهادسازی مورد نیازند. به محض کنش و واکنش دو فرد، نمونه‌سازی‌ها به وجود می‌آیند و اعمال دیگری و کنش متقابل دو طرف، قابل پیش‌بینی می‌شود. این پیش‌بینی‌پذیری به تقسیم کار و نوآوری می‌انجامد و تقسیم کار باعث تشکیل عادت‌های جدید و گسترش زمینه‌های مشترک همکاری افراد می‌شود. بدین ترتیب جهانی اجتماعی شکل می‌گیرد که بالقوه ریشه‌های نظم نهادی بعدی را با خود به همراه دارد.

نهادسازی در هر حوزه‌ای از رفتار مربوط به جمع روی می‌دهد و نهادها بالفعل یکپارچه‌اند. این یکپارچگی از طریق زبان و آموزش تلقین می‌شود.

مهم‌ترین مرحله عینی شدن قلمرو نهادی، تجسم آن در قالب نقش‌ها و رفتار انسان‌هاست. نهادها به کمک نقش‌ها در تجربه فردی تجسم می‌یابند. هر عمل و مفهوم آن را می‌توان مجزا از اجراهای فردی عمل و فرایندهای ذهنی متغیر وابسته به آن اجراها فهمید. خود و دیگری را می‌توان به منزله اجراکنندگان اعمال عینی و عموماً شناخته شده‌ای انگاشت که توسط هر عمل‌کننده‌ای قابل تکرارند. «عمل‌کننده با نمونه‌سازی‌ها عملاً یکی می‌شود. هم خود عمل‌کننده و هم دیگری عمل‌کننده نه به‌عنوان فرد - یگانه و بی‌همتا - بلکه به‌عنوان نوع شناخته می‌شوند. این انواع قابل تبدیل به یکدیگرند. زمانی از نقش‌ها صحبت می‌کنیم که این نوع نمونه‌سازی‌ها در زمینه و بافت یک اندوخته دانش عینیت یافته مشترک میان جمعی از عمل‌کنندگان به‌وجود آیند. نوع شناسی نقش‌ها هم‌بستگی لازمی با نهادی شدن رفتار دارد» (همان: ۱۰۷).

نظم نهادی در نقش‌ها و با رفتار افراد انسانی عینیت خاصی می‌یابد. ولی یک نظم نهادی تا چه حد به منزله واقعیتی مستقل از انسان تلقی می‌شود؟ از این فرایند به شیء شدگی یاد می‌شود. معانی انسانی نه به‌عنوان سازنده جهان، بلکه فرآورده‌هایی از ماهیت اشیا فهمیده می‌شوند. شیء‌انگاری وجهی از عینی‌سازی جهان انسانی توسط آدمی است. در شیء‌انگاری دنیای نهادها همانند طبیعت به‌صورت ضروری و تکوینی در می‌آید.

قلمرو نمادی جهان اجتماع

به‌زعم پدیدارشناسان، خاستگاه قلمرو نمادی در جهان اجتماعی، ضرورت توجیه‌گری و مشروع‌سازی نظم نهادی است. توجیه‌گری، عینی‌سازی درجه دوم معانی است. فرایند توجیه‌گری، تجلیات عینی درجه اولی را که به‌صورت نهادی درآمده‌اند، از لحاظ عینی قابل استفاده می‌سازند و از نظر ذهنی موجه و قابل قبول جلوه می‌دهند. ایجاد وحدت،



شیوه‌های خاص حفظ قلمرو وقتی ضروری می‌شوند که قلمرو نمادی مسئله‌دار شود. قلمرو نمادی یا با علل و عوامل درونی یا با عوامل بیرون از جهان اجتماعی، مسئله‌دار می‌شود. اجتماعی شدن ناموفق نسل‌های جدید و بدعت‌ها از عوامل درونی و تماس با جهان‌های اجتماعی دیگر از عوامل بیرونی مسئله‌دار شدن قلمرو نمادی‌اند.

اسطوره، دین، فلسفه و علم تجربی، چهار صورت تاریخی ابزارهای عقلی حفظ قلمرو نمادی بوده‌اند که جهان‌های اجتماعی دینی و دنیوی تفسیرهای متفاوتی از آن‌ها دارند. یکی از گسل‌های میان این دو جهان نوع نگاه آن‌ها به همین صورت‌های عقلانیت است.

سازمان اجتماعی مکمل استفاده از ابزارهای عقلانی و شناختی برای حفظ قلمرو نمادی است. همه قلمروهای ساخته‌شده در جهان اجتماعی تغییر می‌پذیرند. این تغییر از کنش افراد انسانی سرچشمه می‌گیرد. واقعیت از لحاظ اجتماعی تعریف و تبیین می‌شود، اما تعاریف همیشه تجسم خارجی دارند؛ یعنی افراد یا گروه‌هایی در مقام تعریف کنندگان واقعیت خدمت می‌کنند. برای درک هر قلمرو نمادی و تغییرات آن در طول زمان، باید به درک سازمانی اجتماعی رسید که به تعریف کنندگان اجازه می‌دهد به تعاریف خود بپردازند. پرسش نظری ناب «چه می‌گوید؟» که به پرسش جامعه‌شناختی انضمامی «که می‌گوید؟» می‌رسد. هر تعریفی از واقعیت، برای عینیت بخشی به خود به افرادی نیاز دارد. تعاریف واقعیت که از لحاظ اجتماعی معنا دارند، باید از طریق فرایندهای اجتماعی عینیت یابند. تعاریف متضاد از واقعیت به جهان‌های اجتماعی متضاد نیاز دارند. نهادها و قلمروهای نمادی را افراد زنده دارای موقعیت اجتماعی مشخص مشروع و موجه می‌سازند. تعاریف از واقعیت از توان تحقق بخشیدن به خود برخوردارند و آن‌ها را می‌توان در تاریخ محقق ساخت. تغییر اجتماعی همیشه بر بنیاد رابطه دیالکتیکی با تاریخ تحقق این تعاریف استوار است.

قلمرو فردی جهان اجتماع

وجوه عینی و ذهنی جهان اجتماعی را باید بر اساس فرایندهای دیالکتیکی برونی‌سازی، عینی‌سازی و درونی‌سازی درک

کرد. این حکم در مورد افراد انسانی عضو جهان اجتماعی نیز صادق است. لازمه عضو جهان اجتماعی بودن، شرکت داشتن در دیالکتیک آن است. نقطه آغاز این مشارکت، فرایند درونی‌سازی است. افراد از مرحله درونی‌سازی به جهان اجتماعی وارد می‌شوند. درونی‌سازی به این معنی است که پدیده‌های عینی و بیرونی برای فرد معنا دار شوند؛ یعنی واقعیت عینی جلوه‌ای از فرایندهای ذهنی دیگران باشد تا از لحاظ ذهنی برای خود فرد با معنی شود. بنابراین، اجتماعی شدن پایه‌ای برای درک هم‌نوع خویش و فهمیدن جهان به منزله واقعیتی معنا دار است. این معناداری از معنا فرینی‌های آزادانه افراد منزوی ناشی نمی‌شود، بلکه با وارد شدن فرد به جهان اجتماعی که دیگران هم در آن حضور دارند، آغاز می‌شود. انسان‌ها نه فقط با تعاریف یکدیگر درباره موقعیت‌های مشترک آشنا می‌شوند، بلکه متقابلاً یکدیگر را تعریف می‌کنند. بنابراین آن‌ها نه تنها در جهانی واحد زندگی می‌کنند، بلکه در هویت و ماهیت یکدیگر شریک می‌شوند. استعداد اجتماعی شدن، به همراه فرایند درونی‌سازی باعث عضو شدن فرد در جهان اجتماعی می‌شود. درونی‌سازی به یاری اجتماعی شدن صورت می‌گیرد. اجتماعی شدن به معنی جذب همه‌جانبه و منظم فرد به درون جهان اجتماعی یا بخشی از آن است. اجتماعی شدن در دو مرحله اصلی صورت می‌گیرد: اجتماعی شدن اولیه، نخستین مرحله اجتماعی شدن فرد است که در دوران کودکی رخ می‌دهد و فرد از طریق آن، عضو جهان اجتماعی می‌شود. اجتماعی شدن ثانویه فرایندهای بعدی است که فرد اجتماعی شده را به بخش‌های خاصی از جهان اجتماعی پیوند می‌زند. اجتماعی شدن ثانویه تابع اجتماعی شدن اولیه است و بر بنیان‌ها یا بر خرابه‌های آن بنا می‌شود.

اجتماعی شدن اولیه و درونی‌سازی متناسب با آن، عمدتاً درون خانواده صورت می‌گیرد. اجتماعی شدن اولیه تنها یادگیری شناختی نیست بلکه فرایندی شدیداً عاطفی است. کودک با شیوه‌های عاطفی با افراد مهم احساس همانندی می‌کند. نقش‌ها و گرایش‌های ذهنی و اخلاقی آن‌ها را می‌پذیرد و از آن خود می‌سازد. این امری دیالکتیکی است میان هویتی که دیگران برای فرد تعیین می‌کنند و هویتی که فرد برای خود قائل می‌شود؛ یعنی دیالکتیکی میان هویت عینی و هویت ذهنی فرد. فرد نه تنها نقش‌ها و گرایش‌های فکری و رفتاری افراد مهم را می‌گیرد، بلکه جهان آنان را نیز می‌پذیرد. هر گونه تعیین هویتی درون محدوده‌ای صورت می‌پذیرد که بر جهان اجتماعی خاصی دلالت می‌کند. تصاحب ذهنی هویت و تصاحب ذهنی جهان

هر جهان اجتماعی دارای سه قلمرو «نمادی» (فرهنگ)، «نهادی» (جامعه) و «فردی» (شخصیت) است که در رابطه‌ای دیالکتیکی در تکوین، تداوم و تغییر هم شریک‌اند. فرد با مشارکت در فعالیت‌های جهان اجتماعی و عضویت در آن، ضمن باز تولید جهان اجتماعی، خود نیز واجد شخصیت و هویت می‌شود

خویشتن جزئی مرتبط با نقش و واقعیت آن فاصله می‌گذارد. ولی با روش‌ها و شیوه‌های عاطفی و احساسی، بر اهمیت خویشتن ناشی از اجتماعی شدن ثانویه افزوده می‌شود.

واقعیت ذهنی ایجاد شده طی مراحل اجتماعی شدن اولیه و ثانویه را می‌توان حفظ کرد یا تغییر داد. از آنجا که اجتماعی شدن هرگز کامل نیست، آنچه درونی می‌شود در

معرض خطرات مداوم قرار دارد. واقعیت ذهنی اجتماعی شدن ثانویه از اجتماعی شدن اولیه آسیب‌پذیرتر است. در اینجا نیز ضرورت حفظ واقعیت پیش می‌آید.

هویت فرد در محیطی که آن را تأیید می‌کند و واقعیت ذهنی او به وسیله تعامل با دیگران حفظ و تأیید می‌شود. همه یا دست کم اکثر کسانی که در زندگی روزمره با فرد روبه‌رو می‌شوند، تا حد زیادی واقعیت ذهنی او را تأیید می‌کنند و او با این تأییدات به هستی خاص خویش اعتماد می‌کند. اما افراد مهم، به دلیل تأیید مستمر هویت فرد، نقش اساسی در حفظ واقعیت دارند. برای تثبیت هویت فرد، علاوه بر تأییدات روزمره، به تأیید صریح و عاطفی مربیان صاحب نفوذ او نیز نیاز است.

مهم‌ترین وسیله حفظ واقعیت، گفت‌وگوست. قسمت اعظم حفظ واقعیت در گفت‌وگو جنبه ضمنی دارد. مکالمه در بستر و زمینه جهانی روی می‌دهد که بی‌آنکه درباره‌اش کلامی به زبان آید، امری مسلم انگاشته می‌شود. در حقیقت، سنگینی واقعیت از طریق تراکم و هم‌سازی گفت‌وگوها حاصل می‌آید. اهمیت زبان مشترک از همین جا آشکار می‌شود.

اجتماعی شدن موفق، حاصل استقرار درجه بالایی از تقارن میان واقعیت عینی و واقعیت ذهنی است. در این صورت فرد برای خود هویتی قائل می‌شود که جهان اجتماعی آن را به رسمیت می‌شناسد و جهان اجتماعی نیز نزد او دارای واقعیتی بیرونی و درونی است. این تأیید و تقویت دو سویه، در سطح جهان اجتماعی، دیالکتیک قلمروهای نمادی، و فردی، و در سطح فردی نیز دیالکتیک دانش، نگرش و توانش را ساری و جاری می‌سازد. دیالکتیک سطح فردی همان رابطه اعتقاد، اخلاق و عمل است که نتیجه آن هویت و نظام اخلاقی نسبتاً پایدار افراد است. بدین ترتیب، با برقراری دیالکتیک بیرونی (دگرسازی= تربیت) و دیالکتیک درونی (خودسازی= اخلاق)، فرد و جهان اجتماعی در رابطه‌ای دوسویه محقق می‌شوند. تنگناها و فراخوان‌های اخلاق و تربیت تابع گستره جهان اجتماعی هستند.

اجتماعی جنبه‌های مختلف فرایند واحد درونی کردن هستند که افراد صاحب نفوذ در آن پا در میانی می‌کنند. اجتماعی شدن اولیه باعث می‌شود در آگاهی کودک، انتزاعی تدریجی از نقش‌ها و گرایش‌های خاص اشخاص دیگر به نقش‌ها و گرایش‌ها به‌طور عام به وجود آید. جرج هربرت مید مفهوم انتزاعی حاصل از این فرایند را «دیگری تعمیم‌یافته» تعریف می‌کند. شکل‌گیری این مفهوم انتزاعی در آگاهی، یعنی هم‌ذات‌پنداری فرد با کلیت جهان اجتماعی. در این صورت، هویت فرد ثبات و دوام کسب می‌کند. او نه تنها هویتی در برابر این یا آن فرد صاحب نفوذ دیگر، بلکه از هویتی به‌طور کلی برخوردار می‌شود. تشکیل دیگری تعمیم‌یافته در آگاهی، مرحله قاطعی در اجتماعی شدن فرد است. فروید و جامعه‌شناسانی که به دنبال او درباره اجتماعی شدن بحث کرده‌اند، مدعی‌اند تشکیل دیگری تعمیم‌یافته مترادف با دستیابی فرد به نظام اخلاقی است. اقتدار دیگری تعمیم‌یافته، اقتداری اخلاقی است. جهان اجتماعی بیرونی در قالب هویت و نظام اخلاقی فرد درونی می‌شود.

با استقرار مفهوم دیگری تعمیم‌یافته در آگاهی فرد، اجتماعی شدن اولیه به پایان می‌رسد و فرد عضوی از جهان اجتماعی می‌شود. اجتماعی شدن ثانویه اقتضای تقسیم کار در جهان اجتماعی است. در هر جهان اجتماعی نوعی تقسیم کار و ملازم با آن، نوعی توزیع اجتماعی دانش وجود دارد که اجتماعی شدن ثانویه را ضروری می‌سازد. اجتماعی شدن ثانویه درونی‌سازی خرده‌جهان‌های اجتماعی است که گستره آن را تقسیم کار و توزیع اجتماعی دانش تعیین می‌کند. این اجتماعی شدن به معنی کسب دانش خاص برای ایفای نقش خاصی است.

توزیع نهادی وظایف میان اجتماعی شدن اولیه و ثانویه، با تغییر میزان پیچیدگی توزیع اجتماعی دانش تغییر می‌کند. پیدایش نظام تعلیم و تربیت جدید و کاهش نقش اجتماعی کردن خانواده، نمونه‌ای از این تقسیم کار است. اجتماعی شدن ثانویه و درونی‌سازی متناسب با آن عمدتاً در زندگی شغلی افراد رخ می‌دهد. هرچه در یک جهان اجتماعی تقسیم کار پیچیده‌تری وجود داشته باشد، بر اهمیت اجتماعی شدن ثانویه افزوده می‌شود. البته از آنجا که امروزه تعلیم و تربیت فرد پیش‌نیاز ورود او به زندگی شغلی است، این دو نهاد تعلیم و تربیت با هم اجتماعی شدن ثانویه افراد را شکل می‌دهند.

محتویات اجتماعی شدن ثانویه قطعیت ذهنی بسیار کمتری دارد. فرد میان خویشتن کلی خود و واقعیت آن و

منابع

۱. دیرکس، هانس. انسان‌شناسی فلسفی. محمدرضا بهشتی. تهران. هرمس، ۱۳۸۰.
۲. برگز، پیتر و دیگران. ساخت اجتماعی واقعیت. فریبرز مجیدی. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۷۵، چاپ اول.
۳. برگز، پیتر و دیگران. ذهن بی‌خانمان. محمد ساجی. تهران. نی. ۱۳۸۱، چاپ اول.
۴. هابرماس، یورگن. نظریه کنش ارتباطی. کمال پولادی. تهران. مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۴.